

**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و چهل و هشتم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۲ گنج حضور، بخش دوم

ساخت موسی قدس در باب صغیر
تا فرودآرند سر قوم زحیر
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۶)

- قوم زحیر: مردم بیمار و آزاردهنده
حضرت موسی در قدس دری کوچک برای عبادتگاهش ساخت تا قوم زحیر، انسان‌هایی که دچار بیماری تکبر بودند، به هنگام ورود به آن، سر خود را خم کنند. [خداوند هم برای فضای یکتایی یک در کوچک ساخته که همان گرفتاری‌ها و دردهایی است که بابت داشتن من‌ذهنی می‌کشیم.]

نکته: دو سؤال اساسی را مدام باید از خود پرسیم؛ اول، چرا ما این‌همه درد داریم؟ دوم، چرا ما این‌همه ناز می‌کنیم و نیازی به داشتن مرکز عدم نمی‌بینیم؟ پاسخ هر دو این است: «چون هرچه را ذهنمان نشان می‌دهد به مرکزمان می‌آوریم.»

زآن که جباران بُدند و سرفراز
دوزخ آن بابِ صغیر است و نیاز

–(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۷)

–جبار: ستم‌گر، ظالم

[موسی از این جهت در را کوچک ساخت] که قومش مردمی زورگو و گردن‌کش بودند و به خاطر پندار کمالشان به جای فکر و عمل با خرد زندگی، از عقل من‌ذهنی استفاده می‌کردند. دوزخ من‌ذهنی که انسان را زیر فشار دردها قرار می‌دهد همان «باب صغیر» است و برای این ساخته شده تا به انسان یادآور شود او باید به جای ناز کردن، با تسلیم و فضاگشایی به درگاه خدا اظهار نیاز کند.

نکته ۱: ما، هم به صورت فردی و هم جمعی سرکش هستیم و وقتی حالمان خوب و مشکلمان حل می شود، شکر و چارق ایاز و عقل زندگی یادمان می رود و مانند فرعون سرکش می شویم؛ در نتیجه روی زمین دوزخ درست کرده ایم و حتی قصد ایجاد جهنم های بزرگ تر را داریم، بنابراین به کمک خدا بسیار نیاز داریم.

نکته ۲: ارتعاش ما انسان ها روی همدیگر اثر دارد. اگر از جنس شادی و آرامش و موفقیت باشد، به همدیگر کمک کرده ایم. در این صورت وضع دیگران خوب می شود و به دنبالش وضع ما هم خوب خواهد شد. اما اگر این ارتعاش، ارتعاش درد باشد، هرچقدر هم بی درد باشیم بر ما اثر می گذارد و پردرد می شویم. از آن جا که خداوند «رحمت اندر رحمت» است، مقصودش این بوده که ما کمک و شادی و آرامش بپراکنیم.

علتی بتر ز پندارِ کمال
نیست اندر جانِ تو ای ذودلال

-(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴)

-ذودلال: صاحبِ ناز و کرشمه

ای من ذهنی عشوه‌گر که هم خود و هم دیگران را فریب می‌دهی، در جان تو هیچ مرضی بدتر از پندار کمال و «می‌دانم» من ذهنی وجود ندارد که براساس آن خود را عاقل دانسته و با گذشتن از یک فکر همانیده به فکر دیگر، ناموس و درد ایجاد می‌کنی.

نکته: در واقع این مرض که نامش «پندار کمال» است و مانند آلت شکنجه همه چیز ما را خراب می‌کند، برای این به وجود آمده که ما بیدار شویم.

ناز کردن خوش تر آید از شکر
لیک، کم خایش، که دارد صد خطر

-(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴)

هرچند ناز کردن یا همان اظهار بی‌نیازی و احتیاج نداشتن به کمک خداوند و انسان‌های زنده به زندگی مثل مولانا، برای من ذهنی از شکر هم شیرین تر به نظر می‌رسد، اما تو در پی جویدن و چشیدن این شیرینی نباش؛ زیرا فکر کردن براساس همانیدگی‌ها خطرات بسیاری به دنبال دارد.

ایمن آبادست آن راه نیاز
 ترک نازش گیر و با آن ره بساز
 - (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۵)

پس «راه نیاز» راه فضاگشایی و عدم کردن مرکز راهی ایمن و سرشار از آسایش و آرامش است. بنابراین ناز کردن را کنار بگذار و با فضاگشایی با «راه نیاز» و سختی‌ها و دردهای هشیارانهاش بساز تا به بی‌نهایت خداوند زنده شوی.

نکته ۱: بزرگ‌ترین و عمده‌ترین هیجان من‌ذهنی که بر همه هیجانات غالب است ترس می‌باشد. وقتی ما با فضاگشایی بگوییم به خداوند نیاز داریم، در این صورت حس امنیت را از او می‌گیریم و همه ترس‌های ما و ترس از مرگ جسمی از بین می‌رود.

نکته ۲: مهم‌ترین شرط برای ما این است که همیشه حواسمان به خودمان باشد و کاری به دیگران نداشته باشیم و آگاه باشیم که هر اتفاقی بازی زندگی است و به شرط فضاگشایی می‌توانیم پیغام آن را بگیریم.

نکته ۳: راه نیاز به زندگی و فضاگشایی سخت است، مثلاً اگر کسی به ما توهین کند و ما بخواهیم فضا را باز کنیم و جواب ندهیم، ناگهان از کوره درمی‌رویم و شکست می‌خوریم، اما آن قدر شکست می‌خوریم تا بالاخره موفق شویم.

عاشقان از بی‌مرادی‌های خویش
با خبر گشتند از مولای خویش

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۶)-

عاشقان و انسان‌های فضاگشا از طریق بی‌مراد شدن و نرسیدن به خواسته‌های ذهن، از مولای خود، زندگی آگاه شدند؛ بدین طریق که آن‌ها به محض بی‌مراد شدن، به جای خشم و واکنش به پیغام زندگی توجه می‌کنند، فضا را در اطراف بی‌مرادی باز کرده و هم‌آیدگی خود را شناسایی می‌کنند.

نکته ۱: ما نمی‌توانیم با استدلال، سبب‌سازی و علت‌های ذهنی فضاگشایی کنیم، درحقیقت فضاگشایی و گرفتن خرد زندگی بدون شرط و شروطهای من‌ذهنی است.

نکته ۲: ما با داشتن پندار کمال خود را فردی کامل می‌دانیم و گمان می‌کنیم شخصی زیباتر از ما وجود ندارد، اما ناگهان متوجه می‌شویم همسرمان با شخص دیگری رابطه دارد. حال این اتفاق با این که به نظر خیلی سخت می‌آید، ولی پیغام مهمی دارد و آن پیغام این است که تو با زیبایی، جوانی و غیره همانیده هستی و پندار کمال داری و برای همین از بالا سقوط کردی، پس فضا را باز کن، خشمگین نشو و یاد بگیر.

نکته ۳: خداوند دائماً در حال بیداری ما است و چون ما به صورت جمعی و فردی سرکش هستیم، این بیداری با بی‌مرادی همراه است. به طور مثال جنگ یک بی‌مرادی بزرگ و موفقیت شیطان است، یعنی انسان با خرد و درایت زندگی نتوانسته مسائالش را حل کند.

بی‌مرادی شد قلاووز بهشت
حفت‌الجنة شنو ای خوش سرشت

– (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷)

– قلاووز: پیش‌آهنگ، پیش‌رو لشکر

بی‌مرادی یا ناکام ماندن انسان در رسیدن به خواسته‌های این جهانی و هر آن چه که با آن همانیده شده‌است، قلاووز و راهنمای او به بهشت فضای گشوده‌شده می‌باشد. بنابراین ای انسانی که از جنس خدا هستی و قدرت فضاگشایی به تو عطا شده، به این حدیث پیامبر گوش کن که می‌گوید: «بهشت در سختی‌ها پوشیده شده‌است.»

نکته ۱: وقتی یک چیز را در مرکزمان قرار دهیم ولو این که آن چیز را به دست بیاوریم، درحقیقت به سوی جهنم می‌رویم.

نکته ۲: ما چرا بی‌مراد می‌شویم؟ زیرا با چیزها همانیده می‌شویم، اگر همانیده نباشیم بی‌مرادی اتفاق نمی‌افتد. هر بی‌مرادی پیغامی دارد که بگوید ما در هیروت، پندار کمال و بابِ صغیر هستیم و نیاز به فضاگشایی و خداوند داریم، اگر پیغام را نگیریم ماندن در جهنمِ ذهن را ادامه می‌دهیم.

حدیث

«حَفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحَفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ.»
 «بهشت در چیزهای ناخوشایند پوشیده شده و دوزخ در شهوات.»

مدتی بر نذر خود بودش وفا
تا درآمد امتحاناتِ قضا

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۷)

[این بیت به داستانی از مثنوی اشاره می‌کند که شخصی در کوه که نماد من‌ذهنی و همانیدگی‌های انسان است، زندگی می‌کند و روزی تصمیم می‌گیرد میوه درخت گلابی را در صورتی بخورد که توسط باد به زمین بیفتد. به بیانی آن شخص می‌خواهد همیشه میوه فضاگشایی را بخورد، ولی در این تصمیم ان‌شاءالله نمی‌گوید، یعنی خودش با ذهنش تصمیم می‌گیرد و فضا را باز نمی‌کند تا زندگی به او کمک کند.] آن درویش، مدت‌ها بر عهد و پیمان ذهنی خود پایدار ماند، تا این که امتحان قضا الهی فرا رسید.

نکته: ما تصمیم می‌گیریم که دیگر مرکز را عدم نگه داریم و توبه می‌کنیم. ولی قضا، ذهن و فکر خداوند، ما را امتحان می‌کند، زیرا ما نمی‌دانیم چه همانیدگی‌هایی داریم، خداوند می‌خواهد آن‌ها را به ما نشان دهد تا ببیند فضا را باز می‌کنیم یا به‌طور خودکار و شرطی شده چیزهای ذهنی به مرکزمان می‌آید؟

زین سبب فرمود: استثنا کنید
گر خدا خواهد به پیمان برزنید

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۸)

-استثنا کنید: ان شاءالله بگویید، اگر خدا بخواهد بگویید.

برای همین خداوند گفته است ان شاءالله بگویید، یعنی حواستان به خودتان باشد و با فضای گشوده شده فکر و عمل کنید تا پیمان آلت را به جای آورده و به بی نهایت و ابدیت او زنده شوید.

هر زمان دل را دگر میلی دهم
 هر نفس بر دل دگر داغی نهم
 - (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۹)

[مولانا از زبان زندگی می گوید:] هر لحظه میلی متفاوت در مرکز انسان ایجاد می کنم و هر لحظه او را با چیزی جدید همانیده می کنم، سپس همانیدگی را از او گرفته، او را بی مراد می کنم، داغ آن را بر دلش می گذارم تا بداند مرکزش را باید از هر همانیدگی خالی گرداند.

نکته ۱: چرا خداوند ما را بی مراد می کند؟ آیا دوست دارد به ما آزار برساند؟ خیر، او می خواهد ما بفهمیم که استعداد همانش داریم و می توانیم با چیزهای مختلف همانیده شویم و اگر بی مراد شویم و داغ آن چیزها بر دلمان گذاشته شود، متوجه می شویم که باید فقط خود خداوند را در مرکزمان قرار دهیم.

نکته ۲: اگر با چیزهایی که در این جهان است همانیده شویم، نمی توانیم از آنها استفاده کنیم، ولی اگر همانیده نباشیم، می توانیم آن چیزها را داشته باشیم، استفاده کنیم و لذت هم ببریم.

كُلُّ أَصْبَاحٍ لَنَا شَأْنٌ جَدِيدٌ
كُلُّ شَيْءٍ عَنِّ مَرَادِي لِأَيِّحِيدِ

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۰)

[مولانا از زبان خداوند می گوید:] در هر بامداد، در هر لحظه در کاری تازه هستیم و لحظه به لحظه کار جدید انجام می دهیم. هیچ چیزی در مورد انسان ها و هیچ کاری از حیطة نفوذ و اراده و مشیت من خارج نیست و بر همه امور و کائنات احاطه دارم. و تمام زندگی انسان ها را می دانم و می بینم.

(قرآن کریم، سوره الرحمن (۵۵)، آیه ۲۹)

—سَأَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ.»

«هر کس که در آسمان ها و زمین است سائل درگاه اوست، و او هر لحظه در کاری جدید است.»

هر لحظه و هر ساعت یک شیوه نو آرد
شیرین تر و نادرتر، زان شیو پیشینش

-(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۲۷)

[اگر ما در حال فضاگشایی، شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها باشیم، خواهیم دید که لحظه به لحظه پیشرفت می‌کنیم و خداوند] در این لحظه و در تمام دوران زندگی یک شیوه نو دارد که با ذهن قابل پیش‌بینی نیست، چراکه هیچ کار زندگی شبیه به لحظه قبلش نیست و خلاقانه از طریق صنع و آفریدگاری عمل می‌کند؛ درحالی‌که ذهن براساس کهنگی و الگوهای از پیش تعیین شده کار می‌کند. بنابراین شیوه و طرح زندگی که از «قضا و کُن فکان» می‌آید، هر لحظه شیرین تر و شگفت‌انگیزتر از لحظه قبل است.

تا به دیوارِ بلا ناید سرش
نشود پندِ دل آن گوشِ کرش

-(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۰۶۳)

تا زمانی که سر انسان من‌ذهنی به دیوار بلا نخورد و اتفاقات ناگوار برایش رخ ندهد، گوش ناشنوای او پندهای عارفان و انسان‌های زنده‌شده به بی‌نهایت خدا را نمی‌شنود یعنی تسلیم نمی‌شود و همچنان مرکز خود را جسم کرده و آن‌چه ذهنش نشان می‌دهد را مهم و جدی می‌داند.

نکته: اگر ما مکانیسم تغییر و این را که زندگی چگونه روی ما کار می‌کند بدانیم، دیگر چیزها را به مرکزمان نمی‌آوریم و شکایت نمی‌کنیم زیرا در این صورت گرفتارِ بلا می‌شویم و زندگی‌مان خراب می‌شود و آن‌گاه مجبور به فضاگشایی می‌شویم.

در حدیث آمد که دل همچون پری است
در بیابانی اسیرِ صرصری است
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۱)

– صرصر: باد سرد و سخت، باد تند
در حدیثی آمده که دل یا مرکز انسان همچون پری در دستان خداوند است و در بیابان ذهن اسیر طوفان و تندباد سرد و سخت همانیدگی‌ها و فکرهای پشت سرهم شده است.

نکته: دو موضوع است که باید بدانیم، یکی این که جست‌وجوی درست زندگی این است که با فضاگشایی و عدم کردن مرکز خدا را در مرکزمان بگذاریم و دیگر این که مرکز ما در اختیار ما نیست بلکه در اختیار زندگی است. اگر این دو موضوع را ندانیم، نمی‌توانیم پیشرفت کنیم.

حدیث

– «إِنَّ هَذَا الْقَلْبَ كَرِيشَةٍ بَفْلَاهُ مِنَ الْأَرْضِ يُقِيمُهَا الرِّيحُ ظَهْرًا لِبَطْنٍ.»
«این قلب پری را مانند به هامون که باد آن را زیر و زبر کند.»

بادُ پر را هر طرف راند گزاف
گه چپ و گه راست، با صد اختلاف

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۲)

باد «قضا و کُنْ فکان» الهی دل همانیده انسان را که مانند پَر ناچیزی است، بیش از حد انتظارِ من ذهنی اش و به صورتی که اصلاً برایش قابل پیش بینی نیست گاه به چپ یعنی به ذهن و گاه به راست یعنی به فضای یکتایی می برد، او نمی تواند این اختلاف را با ذهنش اندازه بگیرد.

در حدیث دیگر این دل دان چنان
کاب جوشان ز آتش اندر قازغان
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۳)

قازغان: دیگ بزرگ، پاتیل
همچنین در حدیثی دیگر حضرت رسول فرمود: این دل همانیده را مانند آب جوشان درون دیگ بدان که با
حرارت آتش قضای الهی می جوشد و هر لحظه یک همانیدگی بالا می آید و هیچ ثباتی ندارد.

نکته ۱: این ما هستیم که باید همانیدگی هایمان را شناسایی کرده و بینداریم، نمی شود دیگران برای ما این کار
را انجام دهند.
نکته ۲: اگر گاه و بی گاه به برنامه گنج حضور گوش دهیم و یا ابیات مولانا را تکرار نکنیم، موفق نمی شویم.

حدیث
- «لَقَلْبُ الْمُؤْمِنِ أَشَدُّ تَقَلُّبًا مِنَ الْقُدُورِ فِي غَلِيَانِهَا.»
«مثل قلب مؤمن در دگرگونی هایش همانند دیگ در حال جوش است.»

هر زمان دل را دگر رایی بود
آن نه از وی، لیک از جایی بود

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۴)

دل انسان هر لحظه، یک راه و یک اندیشه جدیدی پیدا می کند، اما این اندیشه‌ها از دل او نیست، بلکه از طرف دیگری یعنی از طرف خداوند است.

نکته ۱: دل ما هر لحظه یک چیزی می خواهد و یک اندیشه‌ای به او دست می دهد، ما باید ببینیم آیا این یک اندیشه همانیده است و چرا به مرکز ما راه یافته و باقی مانده است؟ بنابراین اگر با آن فکر همانیده هستیم، باید شناسایی کنیم که این فکر نباید در مرکز ما باشد و باید آن را با شناسایی بیندازیم.

نکته ۲: زندگی هر لحظه حواسش به ما است به شرط این که خودمان را در اختیار او قرار دهیم.

هست مهمان خانه این تن ای جوان
هر صبا حی ضیف نو آید دوان

-(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴)

-ضیف: مهمان

ای انسان، این تن و ذهن تو مانند مهمان خانه‌ای است که هر لحظه مهمانی جدید از طرف زندگی در قالب یک فکر و یا یک اتفاق، شتابان به آن جا می‌آید تا پیغامی را به تو برساند.

نکته: پیغام زندگی از طرق مختلف می‌آید مثلاً از اخباری که می‌بینیم، حرف‌هایی که دیگران می‌زنند و غیره. می‌توانیم این پیغام را بگیریم و هم‌ه‌ این‌ها برای بیداری ما طراحی شده‌اند.

هین، مگو کاین ماند اندر گردنم
 که هم‌اکنون بازپرد در عدم
 - (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۵)

پیغام زندگی می‌تواند ناکامی و بی‌مرادی باشد، پس مبادا در برابر وضعیت این لحظه واکنش نشان دهی،
 خشمگین شوی و بگویی این اتفاق در گردنم ماند و حال‌م را بد کرد؛ زیرا در این صورت بدون آن که پیغامش را
 برساند، برمی‌گردد و رهسپار فضای عدم می‌شود.

هرچه آید از جهان غیب‌وش
 در دلت ضیف است، او را دار خوش
 - (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۶)

هر فکر یا اتفاقی که این لحظه از جهان غیب، توسط «قضا و کُن فکان» به مرکزت می‌آید، فارغ از آن که ذهن
 چطور آن را نشان می‌دهد، مهمانی از طرف زندگی است. بنابراین با فضاگشایی خوش‌آمد بگو و با احترام از آن
 پذیرایی کن، تا پیغامش را که در واقع کمک به شناسایی یک همانیدگی است بگیری.

لیک حاضر باش در خود، ای فتی
تا به خانه او بیابد مر تو را
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۶۴۳)

-فتی: جوان مرد، جوان
اما تو ای جوان، هر لحظه در پیشگاه خودت «حاضر باش»، یعنی به هر آن چه که ذهن نشان می دهد اهمیتی نده
تا فضای درونت باز شود. به صورت حضور ناظر از ذهنت بیرون بیا و پا به فضای گشوده شده درون بگذار، تا
وقتی زندگی می خواهد پیغام اتفاق این لحظه را به تو برساند، تو را که در اصل از جنس خداوند هستی، به صورت
مرکز عدم و فضای گشوده شده در خانه درونت پیدا کند.

نکته: اگر بی مراد شدیم، نباید مقاومت و شکایت کنیم، زیرا در این صورت پیغام زندگی را نمی گیریم، رحمت
زندگی از طریق بی مرادی می آید تا همانندگی ما را نشانمان دهد، اما ما با مقاومت این رحمت را پس می زنیم،
پیغام را نمی گیریم و فضای درونمان گشوده نمی شود.

ورنه خُلت را برد او باز پس
که نیابیدم به خانه هیچ کس

-(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۶۴۴)

-خُلت: لباس یا پارچه‌ای که خانواده داماد به عروس یا خانواده او هدیه می‌دهند، مجازاً هدیه

وگرنه خداوند لباس حضور را برمی‌دارد می‌برد و می‌گوید که در خانه مرکز انسان هیچ کس را به‌عنوان جنس اصلی خودم نیافتم، تا پیغامم را به او برسانم که در این لحظه باید چکار کند؛ زیرا هشیاری او جذب همانیدگی‌ها و مشغول زندگی گرفتن از بیرون بود.

چونکه قبضی آیدت ای راهرو
آن صلاحِ توست، آتش دل مشو

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۴)

-قبض: گرفتگی، دلتنگی و رنج
-آتش دل: دل سوخته، ناراحت و پریشان حال

ای کسی که در مسیر فضاگشایی و زنده شدن به زندگی قدم گذاشته‌ای، هرگاه در اثر وجود یک همانیدگی و آمدن جسم به مرکزت، بی‌مراد شدی و قبض و ناراحتی برایت پیش آمد، بدان که آن به صلاح تو است و یک پیغام از طرف زندگی است تا به جای خشم و واکنش نشان دادن، فضا را باز کرده، از خرد زندگی بهره‌مند شوی و راجع به خودت چیزهایی یاد بگیری و بفهمی چه همانیدگی‌هایی داری.

نکته ۱: من ذهنی یک چیز توهمی و ساخته شده از فکر است که در فضای مجازی و با زمان مجازی گذشته و آینده کار می کند.

نکته ۲: جهنم من ذهنی را خدا برای ما نساخته، بلکه ما خودمان با آوردن چیزهای آفل به مرکز و ادامه دادن به من ذهنی بعد از سن ده دوازده سالگی ساخته ایم.

نکته ۳: جنگ ها برای این به وجود می آید که ما از اشتباهاتمان درس گرفته، خودمان را تربیت کنیم و یاد بگیریم این ما هستیم که با من ذهنی ایجاد درد، کارافزایی، مانع، مسئله و غیره می کنیم، اما نه تنها چیزی یاد نمی گیریم، بلکه هنوز هم تمایل به ایجاد جنگ داریم زیرا من ذهنی را ادامه می دهیم.

قبض دیدی چاره آن قبض کن
 ز آن که سرها جمله می‌روید ز بن
 - (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۲)

بُن: ریشه

اگر این لحظه در درون خود گرفتگی و انقباضی حس کردی، خشمگین شدی و رنجیدی، مطمئن باش که ذهنت به مرکزت آمده. در این صورت برای این حالت چاره‌ای بیندیش، یعنی فضاگشایی کن تا آن چیز از مرکزت خارج شود و از ذهن بیرون بیایی، چراکه شاخ و برگ همانیدگی و درد و نتایج بد آن‌ها از ریشه تدبیر با من‌ذهنی می‌روید.

نکته: ما بر اساس سبب‌سازی من‌ذهنی فکر می‌کنیم اگر با شخص خاصی ازدواج کنیم، خوشبخت می‌شویم و وقتی او با شخص دیگری ازدواج کند، حس می‌کنیم بدبخت و بیچاره و روزگارمان سیاه شده‌است. این قبض دارد به ما می‌گوید که عاشق آن شخص نبوده‌ایم، بلکه با او همانیده شده بودیم. پس باید فضا را باز کنیم و انسان‌ها را در مرکزمان نگذاریم.

بسط دیدی، بسط خود را آب ده
چون برآید میوه، با اصحاب ده

-(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۳)-

اگر هشیارانه فضا را گشودی و حالت انبساط را تجربه کردی، به این کار ادامه بده و دائم در حال انبساط باش و از طریق مرکز عدم عمل کن، چراکه این حالت حتماً ثمره نیکو خواهد داشت و آنگاه که با استمرار در فضاگشایی زندگی از طریق تو صحبت کرد و به عشق ارتعاش کردی، این ارتعاش را که حاصل و میوه فضاگشایی است، با دیگران به اشتراک بگذار تا آنها نیز زنده شدن به زندگی و مرکز عدم را تجربه کنند.

حکم حق گُسترد بهر ما بساط
که بگویند از طریق انبساط
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰)

- بساط: هر چیز گستردنی مانند فرش و سفره

خداوند خاصیت فضاگشایی و بساط عدم را برای ما گسترده و حکم کرده است که هر لحظه در اطراف وضعیت‌ها و چالش‌هایی که با قانون «قضا و کُنْ فَکان» در مسیرمان پیش می‌آورد، از طریق انبساط و فضاگشایی سخن بگوییم.

نکته ۱: پرهیز یعنی چیزهای ذهنی را به مرکزمان نیاوریم و با آنها همانیده نشویم.

نکته ۲: ما باید فضا را بگشاییم تا «قضا و کُن فکان» الهی توانایی شناسایی همانیدگی‌هایمان را به ما بدهد و ما بعد از شناسایی، هر همانیدگی را در هشیاری‌مان نگه داریم و صبر کنیم تا از مرکزمان خارج شود.

نکته ۳: شکر برای نعمت‌ها شکر سطح پایین است. درحقیقت ما برای این که داریم به خداوند زنده می‌شویم و او به مرکز ما می‌آید، هر لحظه شکر می‌کنیم و این نوع شکر کردن، شکر حقیقی است. ما اصلاً نباید بفهمیم که چگونه شکر می‌کنیم، اگر بفهمیم، آن شکر نیست.

نکته ۴: ذات ما همیشه شاد و عاشق خودش است، ولی ما چون همانیده شده و با عینک همانیدگی‌ها می‌بینیم غمگین شده‌ایم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها


گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



پیغام عشق - پایان قسمت هزار و چهارصد و چهل و هشتم



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com